

مفهوم‌سازی امنیت و روابط بین‌الملل مطلوب

حسین دهشیار*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۱۷

تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۲/۰۹/۲۱

چکیده

برای درک روابط بین‌الملل تأکید فراوان بر مفاهیم قدرت، توانمندی و وابستگی متقابل می‌گردد. این ذهنیت وجود دارد که در چارچوب این مفاهیم است که بازیگران به ترسیم محیط می‌پردازند و دست به اقدام می‌زنند. اما توجه به این موضوع ضرورت است که غایت هر بازیگر تحقق امنیت در هر دو بُعد آن یعنی امنیت فیزیکی و امنیت هویتی است. سؤال مقاله حاضر این است که امنیت را چگونه و به چه طریقی باید مفهوم‌سازی کرد. سؤال دیگر این است که چه شکلی از روابط بین‌الملل، برای تحقق امنیت مطلوب است.

امنیت فیزیکی دغدغه‌های ارضی و حاکمیتی را تسکین می‌دهد و امنیت هویتی برای بازیگر در خصوص اینکه چه کسی است و باید به چه شکل خود را متجلی سازد، عدم نگرانی را حیات می‌دهد. به همین روی است که از نظر هر بازیگری آن شکل از محیط بین‌الملل مطلوب است که امکان تجلی هر دو بُعد امنیت را به وجود آورد. این بدان معناست که جغرافیایی که بازیگر در آن مستقر است و هویتی که بر اساس آن به تعریف خود و پیرامون می‌پردازد هر دو مصون از تهدید باشند.

واژگان کلیدی: امنیت فیزیکی، امنیت هویتی، روابط بین‌الملل، توانمندی

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

آنچه از شفافیت و برجستگی فزاینده برخوردار است این نکته می‌باشد که گسل ادراکی وسیعی در رابطه با موضوع امنیت و ابعاد آن وجود دارد. در پرتو این واقعیت، تفاوت دیدگاهی و رفتاری مبسوطی در خصوص شیوه‌ها و روش‌های تحقق امنیت وجود دارد. به موازات گسل امنیتی این مباحثه وجود دارد که روابط بین‌الملل چه ماهیتی را باید به صحنه آورد که به آن جاهت و مطلوبیت اعطا کند. چرا که خصلت‌های روابط بین‌الملل تعیین‌کننده نوع رفتارهای مشروع، ارزیابی پدیده‌ها و فهم محیط شناختی می‌گردد. تحولات گسترده در درکی که به مفهوم امنیت وجود دارد حادث شده است و به همان نسبت هم اینکه روابط بین‌الملل مطلوب چه ویژگی‌هایی را باید داشته باشد نحله‌های فکری متفاوتی را شکل داده است.

با توجه به نکات فوق سؤال مطرح شده این می‌باشد که امنیت را چگونه و به چه طریقی باید مفهوم‌سازی کرد. از آنجا که امنیت در خلاء شکل نمی‌گیرد، پر واضح است که سؤال موازی این خواهد بود که چه شکلی از روابط بین‌الملل، برای تحقق امنیت مطلوب است. فرضیه مقاله بر این اشاره دارد که امنیت دارای ابعاد چندگانه است. بازیگران هنگامی احساس امنیت می‌کنند که هم برخوردار از امنیت فیزیکی و هم بهره‌مند از امنیت هویتی باشند. این نوع مفهوم‌سازی هم الزامات نظامی را مد نظر قرار می‌دهد و هم اینکه به بنیان‌های معنایی توجه می‌کند. فرضیه موازی بر این تأکید دارد که روابط بین‌الملل مطلوب برای هر بازیگر باید دارای دو ویژگی باشد: جایگاه رفیعی را برای بازیگر حیات دهد و در عین حال نظامی برقرار شود که تجلی‌گر ارزش‌های بازیگر به حساب آید. هر چه جایگاه بازیگر بالاتر و نظم حاکم، به ارزش‌های او آغشته‌تر باشد، پرواضح است که استعداد برای تحقق چهره‌های دوگانه امنیت فزون‌تر گردد. اینکه روابط بین‌الملل مطلوب برای بازیگر کدام است بستگی به آن دارد که او چه شیوه برقراری نظم را مطابق با نیازهای دوگانه امنیتی خود یعنی امنیت فیزیکی و امنیت هویتی می‌یابد. امنیت هنگامی مستقر می‌شود که بازیگر دغدغه‌ای در خصوص تجاوز دیگران نداشته و نسبت به آنچه است و باور دارد احساس آرامش و طیب خاطر کند.

با توجه به تحولات فکری و مادی پرواضح می‌شود که دیگر نمی‌توان به فهم یک سویه از امنیت مبادرت کرد و باید به ضرورت آن را معنایی و ابعادی چندگانه اعطا کرد. بازیگران هنگامی احساس آرامش و امنیت می‌کنند که هم برخوردار از

امنیت فیزیکی و هم بهره‌مند از امنیت هویتی باشند. این مفهوم‌سازی هم الزامات نظامی را دربرمی‌گیرد و هم به بنیان‌های معنایی توجه می‌کند. برای تحقق هر دو بُعد امنیت، روابط بین‌الملل باید به گونه‌ای شکل بگیرد که هر دو بعد امنیت برای بازیگر امکان حیات یابد. روابط بین‌الملل مطلوب در راستای این هدف می‌بایستی از آن شکل برخوردار باشد که جایگاه رفیع را برای بازیگر ممکن سازد و از سویی دیگر نظامی مستقر گردد که تجلی‌گر ارزش‌های بازیگر باشد. هر چه جایگاه بازیگر بالاتر و نظم حاکم به ارزش‌های او آغشته‌تر باشد پرواضح است که استعداد برای تحقق چهره‌های دوگانه امنیت برای بازیگر فزون‌تر گردد. امنیت هنگامی مستقر می‌شود که بازیگر دغدغه‌ای در خصوص تجاوز دیگران تصویر نکند و نسبت به آنچه است و باور دارد احساس آرامش کند. روابط بین‌الملل مطلوب برای بازیگر آن شکلی است که در آن جایگاه متناسب با ظرفیت‌های مادی و ظرفیت‌های معنایی فرصت حیات یافتن را بیابد و نظم مشروعیتی کسب کند که بازتاب ارزش‌های بازیگر باشد.

دولت به عنوان مطرح‌ترین بازیگر

روابط بین‌الملل از پیچیدگی خاصی برخوردار است. این واقعیتی انکارناپذیر جلوه می‌کند. «قطعیت زمانی»^۱ در خصوص شکل‌گیری پدیده‌ها، حیات یافتن وقایع و پایان یافتن حوادث وجود ندارد. از نقطه نظر زمانی کنترل و قدرت مانور بازیگران از محدودیت فزاینده برخوردار است. فقدان قطعیت به معنای این است که تمامی متغیرها در حیطه اختیار وجود ندارند و این امکان متجلی نیست که بتوان یک تصویر کامل و همه‌جانبه از شرایط و چگونگی برخورد با آنها ترسیم ساخت. در عین حال روابط بین‌الملل قابلیت فهم فراوان را به همراه می‌آورد. تکرار پدیده‌ها و وقایع جزء انکارناپذیر حیات در قلمرو این حیطه بوده است. قطعیت فزاینده در رابطه با روندها و فرایندها وجود دارد. با وجود تحولات وسیع در زمینه تکنولوژی نظامی، پیشرفت‌های فراوان در رابطه با سطح توسعه اقتصادی، دگرگونی‌های گسترده در ماهیت نظام‌های سیاسی و تغییرات بنیادی در کیفیت روابط اجتماعی، چارچوب و مسیر روندها و فرایندها به وضوح قابل پیش‌بینی و فهم هستند. «قطعیت فرایندی»^۲ در بطن شکل‌گیری تحولات و تغییرات حیات

1. Time Certainty
2. Process Certainty

می‌یابد که ویژگی دائمی و انکار ناپذیر قلمرو روابط بین‌الملل است. بدین روی پرواضح جلوه می‌کند که قطعیت و عدم قطعیت دو بُعد درهم تنیده روابط بین‌الملل باشند.

روابط بین‌الملل به ضرورت وجود بازیگران است که حیات می‌یابد. در چارچوب یک مجموعه از رژیم‌ها، نهادها، منافع و ارزش‌ها این بازیگران به عملکردهای خود شکل می‌دهند. گونه‌های متفاوت و متنوع از بازیگران وجود دارد. در رابطه با موضوعات و شرایط و در رابطه با واقعیات زمانی و مکانی است که اعتبار و تأثیرگذاری بازیگران برجسته‌تر می‌گردد. اما اینکه در تحلیل نهایی مسئولیت‌ها متوجه کدامین بازیگر است قاعداً توجه معطوف به دولت‌ها می‌شود. این دولت‌ها هستند که به عنوان نماد حاکمیت و سمبل کشورها در نهادهای بین‌المللی وظیفه پاسخگویی را برعهده دارند. پرواضح است که دولت‌ها در خلاء فعالیت نمی‌کنند و رفتار و ارزش‌های آنان به شدت متأثر از جایگاه و خواست دیگر بازیگران در قلمرو داخلی و صحنه جهانی می‌باشد. ولیکن به لحاظ برخورداری از «ظرفیت‌های حاکمیتی»^۱ و ویژگی‌های مسئولیتی این دولت‌ها هستند که مطرح‌ترین بازیگران در روابط بین‌الملل قلمداد می‌شوند.

مطرح‌ترین بازیگران محققاً دارای دغدغه‌های بنیادین و خواست‌های کلیدی می‌باشند. توجه شود که لزوماً مطرح‌ترین بازیگر نافذترین نمی‌باشد ولیکن به جهت انباشت زور در دست دولت به عنوان سمبل مشروعیت برخاسته از ارزش حاکمیت و انباشت منابع و یا مشروعیت به‌کارگیری ابزار متفاوت برای کسب منابع و به لحاظ برخورداری از ویژگی نماد بودن، قاعداً اثرگذارترین بازیگر در طول زمان و در کلیت موضوعات باید در نظر گرفته شود. از این روی هر چند دولت یگانه بازیگر نیست لیکن در قالب مطرح‌ترین بازیگر ترسیم می‌شود به طوری که با این سؤال که «دولت محوری»^۲ از نظر تحلیلی مفید است یا نیست» مواجه نگردیم (Davis, 1996: 200) دولت بدین روی مطرح‌ترین عنوان می‌شود که از نظر روشنفکرانه از انسجام هنجاری و تحلیلی برای درک، استدلال و ارزیابی قلمروهای گوناگون در روابط بین‌الملل برخوردار باشیم. بازیگران را عمودی ترسیم نمی‌سازیم چرا که وقوف به تنوع شرایط و تفاوت موضوعات در گستره روابط بین‌الملل است که به ضرورت طیف متفاوتی از بازیگران را به صحنه می‌آورد. رابطه افقی بین

1. Sovereign Capacities
2. State Centerism

بازیگران در نظر گرفته می‌شود هر چند که آگاهی و درک وجود دارد که در تحلیل نهایی به لحاظ مؤلفه مسئولیت، ابزار در اختیار و حاکمیت به عنوان معیار برای نهادهای بین‌المللی می‌بایستی جایگاه مطرح‌ترین را برای دولت در بین بازیگران محفوظ داشت.

بسیط‌نگری به مفهوم امنیت

اساسی‌ترین دغدغه برای دولت‌ها در طول حضور آنان همیشه و در تمامی جغرافیایا بدون استثناء کسب، حفظ و بسط امنیت بوده است. برای دولت‌ها بدون اینکه اهمیتی برای تفاوت‌های ماهوی، ساختاری، ارزشی و هنجاری در نظر گرفته شود می‌توان صحبت از «وحدت عزم»^۱ کرد. (Reus-Smith, 1992: 17)

دولت‌ها ظرفیت‌های متفاوتی را به صحنه می‌آورند و خواست‌های متعددی را مطرح می‌کنند و شکل‌های متنوعی از تصمیم‌گیری را به نمایش می‌گذارند. با وجود تفاوت سطح توسعه در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک، دولت‌ها دغدغه‌های غیریکسانی را برای خود در صحنه داخلی دارا هستند. به ضرورت این واقعیات، ارزش‌های خاص خود را پای‌بند می‌باشند. دولت‌ها به ندرت اتفاق می‌افتد که ماهیت متجانس را بهره‌مند باشند چرا که خصلت‌های اعتقادی، جمعیتی و جغرافیایی در یک راستا نیستند. با توجه به ساختار و ارزش‌ها، دولت‌ها عملکردهای غیریکسان را در جوامع برعهده دارند. با وجود تمامی این تمایزات شاهد یک تشابه منفعتی، رفتاری و هنجاری برای تمامی دولت‌ها در صحنه بین‌المللی هستیم. عزم قاطبه دولت‌ها بر اساس این محور حیات یافته است که امنیت را در منسجم‌ترین شکل آن، به فزون‌ترین میزان و در کارآمدترین چارچوب برای خود مهیا سازند. امنیت کالایی است که برای کل بازیگران دولتی «صرف‌نظر نکردنی»^۲ است. دولت‌ها با هر نوع ایدئولوژی که مبنای رفتار خود در صحنه روابط بین‌الملل قرار می‌دهند، امنیت را مبنای فهم خود از ماهیت روابط بازیگران و چرایی حیات یافتن آنها می‌یابند. همه بازیگران در طلب امنیت می‌باشند اما اینکه چه کیفیتی از امنیت مورد نظر است و چه خطراتی امنیت را تهدید می‌کنند بستگی کامل به جایگاه دولت‌ها در سیستم بین‌الملل، ارزش‌ها و اعتقادات دولت‌ها و اهدافی که آنان برای خود مقرر کرده‌اند دارد. قدرت‌های بزرگ

1. Unity of Purpose
2. Indispensable

تعریف و استنباط بسیط از امنیت دارند در حالی که بسیاری از بازیگران تعریف حداقلی از امنیت را برای خود متصور هستند. امروزه مانند گذشته دور و نزدیک «گسل فزاینده‌ای در رابطه با موضوع اساسی که چه چیزی به نام امنیت محسوب می‌شود، به چشم می‌آید» (Thomas, 1989: 3)

تعریف حداکثری و رهیافت مترتب با این دیدگاه، امنیت را ماهیتی چندبعدی و قابل بسط در نظر می‌گیرد. «رهیافت حداکثری»^۱ از امنیت بازتاب سطح متفاوتی از توسعه و جایگاهی متمایز از نقطه نظر بین‌المللی می‌باشد. این رهیافت امنیت را فقط فقدان جنگ و در برابر نبودن حمله نظامی از بیرون از مرزها در نظر نمی‌گیرد بلکه به آن عمقی واضح‌تر می‌دهد و ایجاد شرایط مناسب و وجود چارچوب‌های مطلوب در داخل کشور برای تسهیل توسعه انسانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را بخشی از امنیت می‌داند که یک بازیگر دنبال آن است. این به معنای درک و وقوف به پدیده‌ای به نام «امنیت همه‌جانبه»^۲ است. بازیگر مطرح یا به عبارتی دولت موظف است که نه تنها به بُعد نظامی برای برحذر داشتن دیگران از دست‌یازی و خدشه‌دار ساختن امنیت توجه کند بلکه باید مؤلفه‌های داخلی را نیز در نظر بگیرد که خود حیات‌بخش امنیت هستند. امنیت نه تنها باید در چارچوب «تهدید و ترس»^۳ به تعریف گرفته شود بلکه ضرورت حیاتی است که به معنای اثرگذاری هم باشد. یعنی اینکه در کنار بُعد انفعالی که بازیگر به نمایش می‌گذارد باید خصلت کارگزار فعال و دگرگون‌کننده هم به صحنه آید. دولت مطرح‌ترین بازیگر تعریف شد. دولت در تعامل با دیگر بازیگران مطرح می‌شود و اعتبار می‌یابد. دولت در رابطه و تعامل افقی با دیگر بازیگران است و تنها به این جهت جایگاه شامخ‌تری می‌یابد که دیگر بازیگران به علت ظرفیت‌های بالا و توانمندی‌های منحصربه‌فرد او را شایسته می‌یابند. هویت، اعتبار، شایستگی و عملکرد دولت در تعامل با بازیگران دیگر حیات می‌یابد و به همین روی ماهیتی اجتماعی به دست می‌آورد که به ضرورت او را به شدت وابسته به محیط درونی می‌سازد. با توجه به این نکته است که مفهوم امنیت هم وسیع می‌گردد. لیکن اگر دولت، محور محسوب شود و بازیگر اصلی به حساب آید او دغدغه اصلی را بقای خود می‌داند که آن هم در چارچوب تعریف حداقلی از امنیت شکل می‌گیرد. این رهیافت منجر به این می‌شود که تنها به جنبه نظامی توجه و نگاه سخت‌افزاری به امنیت شود. در یک چارچوب نظامی،

1. Maximal Approach
2. Comprehensive Security
3. Threat and Fear

به ضرورت دولت جایگاه محوری می یابد و دیگر بازیگران تنها هنگامی مطرح می شوند که دولت در صدد برآید که منابع خود را افزایش دهد. این دولت است که به بازیگران دیگر هویت جایگاهی می دهد. آنان فی النفسه مهم نیستند و تنها هنگامی اهمیت می یابند که الزامات امنیتی دولت که همانا بقای نظامی است آن را اجتناب ناپذیر سازد.

در زمانی که امنیت ماهیت همه جانبه می یابد، دولت، محور محسوب نمی شود بلکه مطرح ترین به چشم می آید. دیگر بازیگران فی النفسه مهم هستند و دارای اعتبار می باشند و به همین روی نیازهای آنان باید به توجه درآید همانطور که نیازهای دولت باید به چشم آیند. نیازهای دیگر بازیگران چون از هویتی خاص خود برخوردار و عملکرد مشخصی را دارا هستند در بسیاری از مواقع کمترین ربطی را به مسایل نظامی دارد. دغدغه اصلی این بازیگران بیشتر مباحث اجتماعی و مدنی هستند. اما دولت به جهت اینکه مسئولیت و ماهیت خاصی با توجه به جایگاه خود دارد و در صحنه جهانی نماد حاکمیت و اقتدار و نظم در جامعه خود محسوب و در چارچوب مرزها سبمل استقلال آن جغرافیا تعریف می شود وظیفه اساسی و منحصر به فرد را دفاع از جغرافیا در برابر تهاجم خارجی و دغدغه های نظامی می یابد. دولت وظیفه منحصر به فرد ایفاگری نقش نظامی را برعهده دارد. اما در تعامل با دیگر بازیگران وظایفش به جهت اینکه ماهیت اجتماعی دارد و در بطن حیات اجتماعی شکل می گیرد فراتر از مسایل نظامی پیش می رود. این ما را به سوی این واقعیت در صحنه روابط بین الملل سوق می دهد که اگر تعریف مبسوط از مفهوم امنیت بکنیم و اگر درک جامع از مفهوم دولت داشته باشیم باید به تمامی موضوعات و دغدغه های موجود در حیات هر جامعه ای را که نظامی هم نیستند نگاهی متفاوت بیندازیم. «امنیتی سازی»^۱ موضوعات غیرنظامی بدین روی یک الزام و ضرورت است. آن را باید «... فرایندی دانست که از طریق آن نخبه گان دولتی استفاده از هر وسیله ای را که ضروری است در رابطه با ممانعت کردن یا به دست آوردن کنترل بر آن را حق ویژه خود می دانند.» (Waever, 1995: 54).

هر موضوعی جدا از ماهیت آن در صورتی که حیات اجتماعی را تهدید و دولت را با خطر آشوب ها و مخاطرات گسترده در جامعه مواجه کند باید مقوله ای امنیتی محسوب شود. «سیاست علیا»^۲ و «سیاست سفلی»^۳ تمایز را از دست می دهند و

1. Securitization
2. High Politics
3. Low Politics

دولتمردان می‌بایستی تمامی موضوعاتی را که از دید اعضای جامعه تهدید محسوب می‌شوند به ضرورت، تهدیدی برای خود قلمداد سازند. در تعریف سنتی از امنیت آنچه هویت و خصلت امنیتی دارد دغدغه اولیه دولت به حساب می‌آید و اگر در رابطه با آن اقدامی انجام نشود امکان سقوط وجود دارد. در تعریف همه‌جانبه از امنیت، هر موضوعی که برای اجتماع تهدید محسوب می‌شود هویت امنیتی دارد که به معنای درگیری مستقیم دولت نیز است. هر موضوعی بدون توجه به اینکه مسئله‌ای نظامی و یا غیرنظامی است خصلتی امنیتی می‌یابد چون اجتماع را تهدید می‌کند. دولت به مانند دیگر بازیگران در رابطه با اجتماع تعریف می‌شود پس آنچه تهدید برای جامعه است به ضرورت تهدید برای تمامی بازیگران از جمله دولت است. امنیتی‌سازی، تمامی بازیگران را سهمیم در مقابله با تهدید می‌سازد و هر تهدیدی امنیتی محسوب می‌شود. در کنار موضوعات نظامی هر موضوع دیگری که منجر به احساس تهدید در اجتماعی شود امنیتی قلمداد می‌گردد و نیازمند حضور گسترده دولت در کنار دیگر بازیگران برای مدیریت و از بین بردن آن تهدید است. امنیت در تعریف بسیط و همه‌جانبه گستردگی می‌یابد. دولت باید تمامی تهدیدات را امنیتی تعریف کند و از سویی دیگر چون موضوعات مطرح در جامعه تهدید محسوب می‌شوند باید حضور وسیع بازیگرانی غیر از دولت را در حل و فصل تهدیدات امنیتی انتظار داشت. تمایز علیا و سفلا از بین می‌رود. موضوعات ارزش و اهمیت همسو و بازیگران اعتبار و اهمیت همتراز می‌یابند. آنچه بازیگران را از هم مجزا می‌سازد تفاوت ذاتی آنان نیست بلکه حیطه مسئولیت‌ها و میزان وظایف است.

در صحنه جهانی نماد کشور دولت محسوب می‌شود و آن به خاطر این است که حاکمیت در وجود دولت متجلی می‌گردد. سیاست چه در حیطه نظامی و چه در حیطه غیرنظامی خصلت عادی می‌یابد چون تمامی بازیگران در بطن آن حضور خود را با توجه به وظایف و مسئولیت‌ها متجلی می‌سازند. از آنجا که امنیت تنها در دفاع از مرزها تعریف نمی‌شود بلکه در تهدیدات به حیات اجتماعی هم بسط می‌یابد پس باید به آن هم ماهیتی عینی و هم خصلتی ذهنی اعطا کرد. اگر امنیت فقط «امن نمودن کلیت‌های ثابت برعلیه تهدیدات عینی و بیرونی نیست.» (Weldes et al, 1999: 9) پس واضح می‌شود که چرا نباید دولت‌ها را واحد مسلط قلمداد ساخت آنگونه که بسیاری آن را در نظر می‌گیرند. (Buzan, 1991: 19)

اگر موضوعات مرتبط به امنیت گسترده شوند به ضرورت حیطه امنیت هم

وسعت می‌یابد. فقر در گستره جامعه از نقطه نظر ایجاد هراس همتراز با افزایش نیروهای نظامی همسایه دشمن قرار می‌گیرد یعنی هر دو تهدید محسوب می‌شوند. حیطه امنیت از قلمرو دولت به قلمرو دیگر بازیگران هم بسط می‌یابد. این سبب می‌شود که به تدریج شاهد باشیم که موضوعات به راحتی تنها به صرف مطرح شدن امنیتی نگردند و از سویی دیگر هم دولت قادر نباشد که به لحاظ ملاحظات حفظ قدرت ساختار سیاسی به سوی امنیتی کردن فضای حیات اجتماعی پیش رود و هراس و ترس را بوجود آورد. پس بازیگران و کلیت جامعه به این درک می‌رسند که «تفاوت‌ها ضرورتاً به معنای کشمکش نیست و کشمکش هم ضرورتاً به معنای خشونت نمی‌باشد.» (Huntington, 1993: 25) با توجه به این واقعیت، اینکه «دولت‌ها تمدن‌ها را کنترل می‌کنند و برعکس آن صادق نیست» (Ajami, 1993: 9) را باید محققاً فاقد اعتبار هنجاری و اهمیت تحلیلی یافت.

امنیت فیزیکی

آنچه انکارناپذیر به نظر می‌رسد این واقعیت است که دوران پس از جنگ سرد مقطعی است که تجلی‌گر «هم صلح و هم جنگ» می‌باشد (Hassner, 1993: 4) در طول تاریخ شرایطی وجود داشته که جنگ به عنوان واقعیت مسلط مطرح بوده است. همانطور که موافقی بوده که صلح گستردگی فزاینده را به معرض نمایش گذاشته است. پس یک عنصر ثابت همیشه وجود داشته که همانا شرایط جنگ می‌باشد. هر چند که در کنار این مؤلفه شاهد تداوم صلح نیز بوده‌ایم. به ضرورت این واقعیت است که تداوم کشمکش و خشونت قابل درک می‌شود. در اینجا گزینش بین انتخاب و الزام نیست بلکه پذیرش عینیت است. با توجه به این مهم درک می‌کنیم که چرا ارجح‌ترین کالا همانا امنیت فیزیکی مطرح می‌شود. ملموس‌ترین خطر مهم‌ترین تهدید به امنیت محسوب می‌گردد. هدف غایی این قرار می‌گیرد که کشور مورد حمله قرار نگیرد و حاکمیت از سوی نیروهای بیرونی به چالش گرفته نشود. در اینجا است که منطق «امنیت منفی»^۱ شکل می‌گیرد. اقدام ماهیت انفعالی پیدا می‌کند. تمرکز بر این قرار می‌گیرد که امنیت فیزیکی جامعه حفظ شود و بازیگری قادر نباشد که به سوی مرزها یورش برد و موفق به خدشه‌دار ساختن ماهیت جغرافیایی گردد. امنیت منفی به ضرورت ماهیت آن

تأکید بر قدرت نظامی و افزایش ظرفیت‌های جنگ افزاری را در نظر می‌گیرد. این درک سخت‌افزاری به امنیت را به صحنه می‌آورد اینکه چگونه امنیت در این رابطه حیات یابد منجر به ایجاد قطعیت می‌گردد. در اینجا شاهد وجود «قطعیت سخت‌افزاری»^۱ هستیم. عنصر ثابت امنیت فیزیکی است و در چارچوب منطقی سخت‌افزاری می‌بایستی فزون‌ترین میزان قدرت را انباشت کرد که امنیت در شکل منفی آن به خطر نیفتد. واقع‌گرایان مدرن به همین روی تأکید را بر بسط و کسب قدرت قرار می‌دهند. امنیت فیزیکی در چارچوب داشتن قدرت حیات می‌یابد. پس منطقی‌ترین شیوه حفظ امنیت دست یافتن به آن حجم از قدرت است که در رابطه با دیگران به صورت «تجانس قدرت»^۲ متجلی شود. در این حالت است که توازن شکل می‌گیرد. در شرایط توازن، به قطعیت دست می‌یابیم و در بطن قطعیت است که اهمیت متجلی می‌شود. (Emerson et al, 1989: 75-80). هر چند که این امنیت خصلت آسیب‌پذیر خود را مداوماً به معرض نمایش می‌گذارد چرا که سوء تعبیر و خواندن ناصواب نیت اجتناب‌ناپذیر می‌باشد و این احتمال همیشه وجود دارد که تفاوت ادوات و ابزار نظامی تدافعی و تهاجمی به گونه‌ای صحیح درک نشود. در این صورت، قطعیت ماهیت آسیب‌پذیر خود را به صحنه می‌آورد و فرصت را برای جلوه‌گری عدم قطعیت حیات می‌دهد.

چون ساختارهای قدرت سیاسی متفاوت هستند دستیابی به نیت بازیگران به طور کامل امکان‌پذیر نیست در عین اینکه تفاوت ارزش‌های آنان فهم متفاوتی از شرایط را ممکن است سبب شود. واقع‌گرایان ساختاری ارتقاء جایگاه در سیستم را ضرورت حیات دادن به امنیت فیزیکی می‌یابند. جایگاه انتظارات خاص، مسئولیت‌های مشخص و توانمندی‌های معین را رقم می‌زند. هدف از ارتقاء جایگاه حفظ امنیت فیزیکی است. در وهله اول باید توجه کرد که تأکید بر توانمندی‌های بازیگر و بالاخص توان نظامی است. سیستم بین‌الملل به گونه‌ای نظم یافته است که ارتقاء جایگاه به ضرورت ارتقاء امنیت را امکان‌پذیر می‌سازد. به همین دلیل است که «واحد‌های متفاوت شبیه یکدیگر رفتار می‌کنند.» (Waltz, 1988: 619). لیبرال‌های ساختاری، درکی متفاوت و بالتبع اقداماتی متفاوت را برای حیات دادن به امنیت فیزیکی مطرح می‌کنند. آنان هر چند که به اهمیت ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها اعتقاد راسخ دارند و برای توان نظامی اعتبار قایل هستند اما بر این باور می‌باشند که برای

1. Hard Certainty
2. Symmetrical Power

حیات دادن به قطعیت که لازمه ذهنی ایجاد امنیت است و برای محو کردن امکان حیات یافتن سوء تعبیر که جنگ را همیشه در برابر قرار می دهد ضرورت است که امنیت را در چارچوبی متفاوت رقم زد. اگر بپذیریم که «... تمامی شرایط اجتماعی برخاسته از تحولات تاریخی پیشین ...» می باشند. (Hettne, 2010: 34) پس می توان امنیت را بر بستر اجتماعی و خارج از یک چارچوب نظامی حیات بخشید. در این چارچوب است که عدم قطعیت و سوء تعبیر فرصت تجلی نمی یابند. مستقر ساختن ارزش های دموکراتیک در بین بازیگران دولتی حرکتی در این مسیر است. ساختارهای سیاسی دموکراتیک شرایطی را رقم می زنند که بازیگران به لحاظ ضرورت پاسخگویی و آگاهی از اینکه سرچشمه های قدرت و مشروعیت در فرای آنان و در جامعه هستند در تعامل با کلیت جامعه به موضوع امنیت توجه کنند. پس این تنها ملاحظات سیاسی نیست که امنیت را تعریف می کند بلکه نگاه شهروندان هم است که آن را معنا می دهد. عضویت در نهادهای بین المللی و فراملی هم ظرفیت های نزاع در راستای امنیت را به شدت محدود می کنند. ساختار مشخص و معینی شکل می گیرد که در بطن آن بتوان از طریق تعامل امنیت را متجلی ساخت. کاهش هزینه های تعامل و وجود مکانیزم های مشترک و برخوردار از مشروعیت بستر مطلوب را برای محو دغدغه خاطر امنیت فیزیکی تجلی می دهد. تعامل در قلمرو اقتصادی و بسط همکاری در این رابطه بیش از پیش سرنوشت بازیگران را در هم تنیده می سازد و این سبب می شود که هزینه های هر گونه منازعه و برخورد نظامی به حدی بالا رود که رفاه و بقا به خطر افتد. هر چه تعامل در حیطه اقتصادی گسترش یابد به همان نسبت وابستگی فزون تر می گردد. بیشترین میزان وابستگی اقتصادی استعداد کمتری را برای منازعه شکل می دهد. از نظر چارچوب لیبرال ساختاری در هم تنیدگی این سه فزون ترین قطعیت و قلیل ترین میزان سوء تعبیر را شکل می دهد که به معنای وسیع ترین چارچوب برای امنیت فیزیکی است (Oneal and Russett, 1996: 267-268).

از دید لیبرال های ساختارگرا وجود دموکراسی، عضویت در نهادهای بین المللی و وابستگی اقتصادی حیات بخش محدودیت ها برای مطرح ترین بازیگران یعنی دولت ها است. اگر واقع گرایان ساختاری اصل نظم دهنده سیستم بین الملل را باعث و بانی ایجاد محدودیت در عملکرد دولت ها می یابند، لیبرال های ساختارگرا این محدودیت را متوجه سه ستون اصلی ایجادکننده صلح و به عبارت دیگر پایه های سه گانه امنیت فیزیکی می دانند. از این دیدگاه امنیت «در تمامی آن محدودیت های

انسانی و فیزیکی که [دولت‌ها] را از انجام آن چیزهایی که آزادانه انتخاب می‌کنند باز می‌دارد.» (Booth, 1991: 319) متجلی می‌شود. فرای این سه نظریه در خصوص چگونگی امنیت فیزیکی، نظریه دیگری وجود دارد که توجه را معطوف به ظرفیت‌های غیرنظامی می‌کند. تکوین گرایان اعتقاد دارند که همسویی هویتی است که ستون شکل‌دهنده امنیت فیزیکی قلمداد می‌شود. هویت که حیات اجتماعی دارد در صورتی که در بین بازیگران از ماهیت یکسان برخوردار باشد به ضرورت منجر به درک از امنیت می‌شود. امنیت نتیجه یادگیری اجتماعی است. بطن هویتی هم‌تراز به معنای تأمین امنیت فیزیکی است چرا که ضرورتی برای تهاجم حیات نمی‌یابد. هویت فردی و دولتی تنیدگی پیدا می‌کنند و این تنیدگی در صورتی که بین دولت‌ها هم باشد پی‌آمدی جز امنیت فیزیکی به بار نخواهد آورد. پس نتیجه تنیدگی هویتی در بین بازیگران به ضرورت منجر به ایجاد حس امنیت می‌شود. این همان چیزی است که باید آن را «ثبات شناختی محیط»^۱ قلمداد ساخت. (Mitzen, 2006: 342)

تمامی بازیگران در صحنه بین‌المللی دنبال حیات بخشیدن به امنیت هستند. امنیت فیزیکی در چارچوب چهار قالب تئوریک امکان‌پذیر است. آنچه این قالب‌ها فراهم می‌آورند حیات بخشیدن به قطعیت است. چرا که تنها در این چارچوب است که دغدغه در خصوص امنیت فیزیکی محو می‌شود. لازم است توجه به این نکته جلب شود که وقتی صحبت از قطعیت می‌گردد منظور این نیست که عدم قطعیت به طور کامل وجود ندارد بلکه تأکید بر این واقعیت است، عدم قطعیت در حد و مرزهای قابل قبول وجود دارد. قطعیت مطلق وجود ندارد. آنچه وجود دارد قطعیتی است که در بطن آن عدم قطعیت قابل مدیریت است و تهدیدکننده نمی‌باشد. دو قالب تئوریک اولویت را به عناصر مادی اعطا می‌کند و عینیت را به صحنه می‌آورد در حالی که تئوری‌های دیگر توجه را به عناصر غیرمادی معطوف می‌سازند که درک ذهنی به شدت در این دو حالت تعیین‌کننده می‌شوند. در هر چهار مورد ضرورت بر دست‌یابی به امنیت فیزیکی گریزناپذیر است و باید آن را در اولویت اول قرار داد. عدم وجود امنیت فیزیکی به معنای درهم‌فروریزی جامعه و تمامی وجوه آن است. پس ضرورت دارد که در وهله اول امنیت در شکل فیزیکی آن مصون بماند. اما محققاً این تنها امنیتی نیست که دولت‌ها در پی آن هستند. در کنار امنیت فیزیکی و در امتداد آن آنچه هدف است تحقق «امنیت هویتی»^۲ است. افراد در جامعه در

1. Environmental Cognitive Stability
2. Identity Security

صدد کسب امنیت برای خود در رابطه با هستی شناختی هستند در همین راستا هم پرواضح است که دولت‌ها خواهان این گونه امنیت برای خود در مفهوم انتزاعی آن باشند.

امنیت هویتی

دولت‌ها تلاش مداوم را به صحنه می‌آورند تا قطعیت رفتاری را شکل دهند. در شرایطی که بازیگران در بطن سیستم بین‌الملل با یکدیگر در ارتباط هستند ضرورت اساسی برای قوام یافتن این نیاز است. قطعیت رفتاری الزامی است تا امنیت فیزیکی تحقق یابد. گروهی تأکید را بر عناصر مادی برای متجلی ساختن امنیت قرار می‌دهند و گروهی نیز نیروهای نمادی و ارزشی را به صحنه می‌آورند. این تمایزی است که به شدت بر آن تأکید می‌شود و به توجه می‌آید (Legro and Moravcsk, 1999). شرایط جهانی را چه «منازعه‌ای»^۱ در نظر بگیریم و چه آن را مبتنی بر «همکاری»^۲ و معاضدت قلمداد سازیم همگان خواهان قطعیت رفتاری هستند تا دغدغه در خصوص امنیت فیزیکی را در حد و حدود قابل مدیریت قرار دهند. پرواضح است که در شرایط منازعه، امنیت فیزیکی مداوماً در معرض خطر باشد. اما نکته آن است که حتی در شرایط همکاری هم این امنیت در جهت به مخاطره افتادن قرار دارد. همکاری اگر در چارچوب ارزش‌های مشترک، فرهنگ همسو و درک مشابه نباشد به راحتی از این استعداد برخوردار است که به منازعه تبدیل شود. پس همانطور که هدف داشتن قدرت نظامی تضمینی بر امنیت مطلق نیست، عضویت در نهادهای بین‌المللی همراه دیگر بازیگران و تعاملات اقتصادی نیز نمی‌تواند تضمینی باشد.

در کنار قطعیت رفتاری، بازیگران در صدد به دست آوردن «قطعیت شناختی»^۳ هستند تا به امنیت هویتی دست یابند. هر زمان که عدم قطعیت باشد خطر متوجه منافع بازیگر می‌شود و در عین حال خطر متوجه هویت او نیز است. امنیت فیزیکی از طریق ایجاد ظرفیت‌های خرسندکننده تکنولوژیک، تولیدی، امنیتی، سیاسی و بسط نهادهای فراملی امکان‌پذیر است در حالی که امنیت هویتی از طریق شکل‌گیری روابط بر بستر یک مجموعه از مقوله‌های انتزاعی همسو حیات می‌یابد. هویت به

1. Conflictual
2. Cooperation
3. Cognitive Certainty

بازیگر می‌گوید که او چه کسی است و باید به چه شکل خود را متجلی سازد. به ضرورت این نیاز است که باید یک محیط شناختی باثبات شکل بگیرد که در بطن آن بازیگر آگاه می‌گردد که چه در انتظار اوست و چه انتظاری از او می‌رود. در چارچوب هویت است که بازیگر اهداف و شیوه‌های تحقق آن را معین می‌کند. امنیت هویتی به این معناست که بازیگر در خصوص کسی که است احساس امنیت نکند. مثلاً اگر دارای هویت شرقی است در سیستم بین‌الملل احساس خطر نکند و این احساس را نداشته باشد که ماهیت سیستم به گونه‌ای شکل گرفته است که در صدد از بین بردن هویت او و جایگزینی آن با هویتی متفاوت است. اگر هویت بازیگران در تعارض با یکدیگر نباشد این به معنای شکل گرفتن یک محیط باثبات شناختی است که در آن وظایف کاملاً تعریف شده و محرز است که دلالت «بر وجود یک قلمرو اجتماعی» دارد (Stritzel, 2007: 365). این قلمرو است که ساختار ضروری برای عملکرد کارگزار را تشکیل می‌دهد. این ساختار است که خصلت روزمره‌گی را به وجود می‌آورد و تحت قاعده قرار می‌دهد آنچه را که باید هویت نامید. «کارگزاران در بطن یک متن ساختاری قرار گرفته‌اند که یک توزیع نابرابر فرصت‌ها را و محدودیت‌ها در اختیار آنان قرار می‌دهد. بازیگران از طریق پی‌آمدهای اقدامات خود بر توسعه ساختار تأثیرگذار هستند. هر چند که توانایی بازیگران برای به صحنه آوردن نیات بوسیله متن معین می‌گردد.» (Hay, 2002: 116). امنیت هویتی یک سازه اجتماعی است همانگونه که باید امنیت فیزیکی را تا حدود زیادی مقید به میزان نیروهای مادی و جایگاه در سیستم بین‌الملل قلمداد ساخت. هویت از طریق روابط بین بازیگران قوام و در بطن این روابط است که تداوم می‌یابد. برای واقع‌گرایان نیروهای مادی عامل تعیین‌کننده جنگ و صلح هستند در حالی که لیبرال‌ها به مقوله‌های نهادی و وابستگی توجه را معطوف می‌کنند. اما تحلیل اجتماعی منازعه و همسویی را برخاسته از نیازهای هویتی می‌داند. تهدید هویتی، تهدید امنیتی محسوب می‌شود چرا که ظرفیت برای مناقشه و درگیری را افزایش می‌دهد. برای درک چرایی مناقشه و همسویی باید فراتر از ساختار حکومت و کیفیت آن و آنسوتر از ماهیت توزیع قدرت در سطح سیستم توجه کرد. هویت دولت‌ها خصلت اجتماعی دارد و برخاسته از چگونگی توزیع ارزش‌ها، شیوه زندگی و تعاریف از پدیده‌ها است. در سطح جامعه هویت تداوم می‌یابد چرا که روابط اجتماعی «قاعده‌مند»^۱ گشته است. قاعده‌مندی سبب می‌شود

1. Regularize

که شرایط به‌گونه‌ای رقم بخورد که «روزمره‌گی»^۱ در رابطه با روابط بین افراد حیات یابد. در سطح بین دولتی نیز شکل‌گیری هویت در بستر روابط حیات می‌یابد. روزمره‌گی و عادی بودن روابط منجر به این می‌گردد که محیط شناختی متجلی شود که قابل فهم و پیش‌بینی باشد. هویت معیار قوام‌دهنده رفتار، معیار به وجودآورنده استدلال‌ها، معیار تعریف پدیده‌ها و معیار ارزیابی محیط بیرونی است. این بدان معنا است که هویت مبنایی برای بوجود آمدن قطعیت می‌شود.

هویت ایجادگر یک سری انتظارات از بازیگر است. به جهت هویت بازیگر است که او هم انتظارات خود را شکل و رفتارها را جهت می‌دهد. پس روابط بین قدرت‌های بزرگ قاعده‌مند از طریق روزمره‌گی شده است. هر بازیگری در بطن این رفتار دارای هویت خاصی است. بر اساس این هویت است که وظایف و تعهدات و رفتارها مشخص شده است. حمله آمریکا به عراق برخلاف منطق حاکم بر روابط بین قدرت‌های بزرگ یعنی آنچه در چارچوب قاعده‌مندی پذیرفته شده بود، جلوه کرد. از آمریکا این انتظار نمی‌رفت که برخلاف روزمره‌گی که احترام به قوانین بین‌المللی و دستورات سازمان ملل بود، رفتار کند. رفتار آمریکا قطعیت را که بازتاب ماهیت قاعده‌مندی روابط بین کشورهای بزرگ بود برهم زد.

جایگاه بازیگران می‌تواند تأثیرگذار بر این باشد که آنان تا چه حد به مؤلفه‌های حیات‌دهنده هویت خود پای‌بندی دارند. با توجه به اینکه هویت ماهیت رابطه‌ای دارد یعنی در بطن روابط بین بازیگران قوام می‌گیرد، واضح است که تداوم یا تغییر در آن بازتاب کیفیت روابط گردد. عدم قطعیت یعنی بی‌ثباتی در محیط شناختی تهدیدی برای هویت محسوب نمی‌شود. اینجا قصد و عزم مبنای تصمیم بوده است و این قصد چون با توجه به تلاش برای ارتقاء بوده تحکیم‌کننده هویت و نه تهدیدکننده باید مطرح شود. پس تغییرات در آنچه هویت برای یک بازیگر محسوب می‌شود متکی به ارزیابی آن بازیگر است. این در تعارض کامل با چشم‌اندازهای سیستمی است که توجهی به الزامات داخلی و ملاحظات ادراکی ندارد و بیان می‌دارد که «ساختار سیاست بین‌الملل با توجه به تغییرات درونی دولت‌ها هر چند هم که آن تغییرات وسیع و گسترده باشند دگرگون نمی‌شود» (Waltz, 2000: 10). پس باید گفت که از نقطه نظر تحلیل اجتماعی از مقوله امنیت «بلوک‌های به وجودآورنده واقعیات بین‌الملل، مادی و در عین حال معنایی هستند» (Ruggie, 1998: 879) در رابطه با دیگر بازیگران هویت مستحکم می‌گردد در حالیکه این

1. Routinize

امکان هم است که هویت دچار تحول شود. بازیگران با یکدیگر در تعامل هستند و در بطن این تعامل است که ایده‌ها شکل می‌گیرد و معانی به وجود می‌آیند. دولت‌ها درمی‌یابند که بلوک‌های شکل‌دهنده هویت آنان اگر جابه‌جا و یا اینکه عوض شوند، امنیت فزون‌تری برای آنان رقم می‌خورد. اگر اینچنین باوری شکل بگیرد، پرواضح است که آن اقدامی که باید انجام شود و حیات یابد در بطن رابطه بین دولتی شکل می‌گیرد و این ایده به عنصر شکل‌دهنده هویت تبدیل می‌شود چرا که هویت متأثر از ایده‌ها، باورها، شیوه‌های زیست و تجارب حیات است. پس اینکه «تأثیر ایده‌ها بر روابط بین‌الملل فرای تردید است» را باید اعتبار اعطا کرد. (Newman, 2001: 250)

هنگامی که روابط بین بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل روزمره‌گی را به دست آورد و به عبارتی قاعده‌مند شد، هویت بازیگران در چارچوبی تداوم می‌یابد و قوام می‌گیرد که آن روزمره‌گی انتظار دارد. بازیگران در صحنه بین‌الملل در ارتباط با یکدیگر هویت‌ها را متأثر می‌سازند. هویت در بطن یک فرایند شکل می‌گیرد پس هویت یادگرفتنی است. پرواضح است که به هویت به عنوان یک پدیده سیال توجه کنیم که متأثر از تحولات در تمامی حیطه‌ها چه مادی و چه معنایی می‌باشد. هر زمان بازیگری به این نتیجه برسد که امنیت فزون‌تری را با مستحکم کردن مؤلفه‌های هویتی و یا برعکس با دگرگون کردن آنها به دست می‌آورد، ضرورتاً بازیگر به آن سوی گام برخواهد داشت. تعریف از روزمره‌گی در صورت دگرگونی‌های ذهنی و یا مادی اگر دچار تحول شود پرواضح است که هویت هم در همسویی با آن متحول شود. پس اینکه آمریکا به عراق بدون توجه به قوانین حاکم بین‌المللی یعنی بدون در نظر گرفتن ماهیت روزمره روابط بین قدرت‌های بزرگ حمله کرد نشان از آن داشت که تحولات مادی در داخل و خارج آمریکا و ایده‌های متفاوت در بین رهبران این کشور نگاه متفاوتی از چگونگی و کیفیت روابط بین بازیگران را حیات داده بود و این باعث شد که اقدامی شکل بگیرد که در چارچوب ذهنی آمریکا حرکتی به سوی امنیت هویتی قلمداد شود. چون روزمره‌گی در چارچوب رابطه بین بازیگران شکل می‌گیرد پس از یک اقدام غیرمتعارف دوباره برقرار می‌شود چرا که واقعیات و ذهنیات جدید پا به صحنه گذاشته‌اند. بازیگر متوسل به اقدام غیرمتعارف برای دیگر بازیگران باید بیان کند که علت برهم زدن روزمره‌گی به این خاطر است که الزامات هویتی که برخاسته از شرایط متفاوت و ارزش‌های پا به صحنه گذاشته نوین است بدون اینکه در صدد ایجاد تهدید برای هویت در آنان باشد، ایجادکننده

اقدامات گشته است. اگر این مسیر طی شود و منطق با توجه به درک دیگر بازیگران صورت صحت هنجاری و اعتبار تحلیلی داشته باشد، روزمره‌گی دوباره برقرار می‌شود و قاعده‌مندی مسلط بر ارتباط بین بازیگران می‌گردد.

آمریکا در همین چارچوب موفق شد که دیگر بازیگران بزرگ را قانع سازد هر چند که برخلاف انتظار به عراق تجاوز کرد ولیکن در صدد نبوده است که تهدیدی هویتی برای آنان رقم بزند و به همین روی دوباره ارتباط بین بازیگران به روال عادی بازگشت هر چند که نفوذ و تأثیرگذاری آمریکا در عراق در مقام مقایسه با گذشته فزون‌تر گشته بود. روزمره‌گی حاکم بین بازیگران بعد از حمله به عراق به هیچ شکل از نظر بازیگران بزرگ تهدیدی برای هویت آنان محسوب نگشته است و به همین روی به دنبال اختلافات کلامی و تنش‌ها که به دنبال حمله رخ داد به تدریج روابط به شکل ابتدایی قبل از حمله با وجود تغییر جایگاه آمریکا در صحنه منطقه‌ای بازگشت. هویت نقش را در صحنه بین‌الملل تعیین می‌کند و در چارچوب همین درک بود که روزمره‌گی به روابط بین‌الملل بازگشت. دیگران مطلوب می‌دانند که چه هویتی بازیگر را به صحنه آورد پس او تهدیدی برای دیگران نیست.

امنیت هویتی بُعدی از امنیت است که به همان اندازه امنیت فیزیکی اهمیت دارد و تأثیرگذار و جهت‌دهنده رفتارها، استدلال‌ها و ارزیابی‌ها است. بازیگران هویت را در رابطه با دیگر بازیگران قوام‌یافته می‌یابند. هویت ماهیتی سیال را داراست و چون در فرایند رابطه شکل می‌گیرد، تداوم و اعتبار آن بستگی تام به ارزیابی و درک بازیگران درگیر دارد. پس باید پذیرفت که امنیت هویتی در بطن رابطه رشد می‌کند. پس رابطه می‌تواند تهدید به هویت را حیات دهد یا باعث احساس آرامش شود. پس توجه باید معطوف به «متن‌های تاریخی و اجتماعی شود که در بطن آنها تعیین امنیت و تهدید امکان‌پذیر می‌گردد» (McDonald, 2008: 280)

ماهیت روابط بین‌الملل مطلوب

فهمی که از روابط بین‌الملل وجود دارد بستگی فراوان به گرایش‌های تئوریک، ماهیت نظم حاکم بر جهان، معادلات مسلط بر روابط بازیگران و پدیده‌ها و حوادث شایع دارد. گرایش‌های تئوریک با در نظر گرفتن تحولات مادی و دگرگونی‌های معنایی مداوماً تغییر می‌یابند. نظم با توجه به توزیع ارزش‌ها و توانمندی‌ها که کاملاً سیال هستند شکل می‌گیرد. کیفیت روابط بین بازیگران در صحنه گیتی به شدت متکی به ظرفیت‌های تک تک بازیگران در تمامی حیطه‌ها و درکی که از آن

ظرفیت‌ها وجود دارد می‌باشد. ماهیت پدیده‌ها و حوادث و تعدد و کثرت آنها نقش کلیدی در برداشت و درکی که از روابط بین‌الملل است بازی می‌کنند. ضرورت است که علل جنگ اولویت‌بندی شوند. عوامل شکل‌دهنده شرایط صلح برجسته گردند. آیا مفهوم حاکمیت در شکل و استقالی در زادگاه آن و سرزمین‌های فرای اروپا به یکسان وجود دارد. قدرت در عصر کنونی چه ماهیتی دارد. چرا جایگاه بازیگران با توجه به تحولات تکنولوژیک، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به شدت غیرثابت است. نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به چه نحوی است. سطح و حجم وابستگی‌ها و حساسیت‌های بازیگران در رابطه با این وابستگی‌ها را چگونه باید ارزیابی کرد. تمایز بین سیاست‌های داخلی و خارجی و اصولاً در محیط درونی و بیرونی از اعتبار برخوردار است و یا اینکه باید آن را همچنان برجسته یافت.

درکی که از روابط بین‌الملل شکل می‌گیرد، برخاسته از این نکات و جنبه‌ها است و برخلاف قلمرو سنت فلسفی است که هنجارها حیات‌بخش ارزیابی‌ها و چارچوب‌ها هستند. برای اینکه بتوان یک چارچوب قابل قبول برای روابط بین‌الملل ترسیم ساخت در ابتدا باید به این نکته تصدیق داشت که در طول تاریخ تاکنون نقض نظم جدا از اینکه ماهیت آن چه می‌باشد و چه ارزش‌هایی مبانی آن را حیات می‌دهند ضرورتاً منجر به تنبیه نمی‌شوند. تحقق تنبیه و یا عدم حضور آن بستگی فراوان به جایگاه بازیگر در صحنه جهانی، نوع متحدین و تعداد آنان و علت نقض نظم دارد. این به معنای آن است که در گستره گیتی همچنان «برتری»^۱ مطرح است و دارای بازتاب است (Huntington, 1993: 63). برتری عمق و گستره امنیت را فزون‌تر برای بازیگر می‌سازد. هر چند که به تبع برتری امکان وسیع‌تری برای حیات یافتن خطرات حیات می‌یابد که در صورت نبود برتری که جایگاه را ارتقاء می‌دهد محققاً ضرورتی برای شکل‌گیری نمی‌یافتند. اما پی‌آمدهای مثبت برتری در یک جمع‌بندی کلی قابل توجه‌تر هستند. جدا از اینکه چه ارزش‌هایی در صحنه گیتی مقبولیت دارند و چه هنجارهایی چارچوب‌های رفتاری را حیات می‌دهد و بدون اینکه خصلت اصول و رویه‌های بنیان‌ساز نهادها مطرح شوند این نکته محرز است که جایگاه بازیگران در میزان هزینه‌هایی که آنان برای تحقق اهداف خود تقبل می‌کنند، تنوع ابزارها و روش‌هایی که آنان برای رسیدن به خواست‌های خود در

برابر می‌یابند، حدود پذیرشی که واحدهای مستقر در گستره گیتی در برابر ضرورت دستیابی بازیگر به اولویت‌ها قائل است و هزینه‌هایی که بازیگر باید برای عدم تحقق سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها بپردازد اهمیت کلیدی می‌یابد. با توجه به این واقعیات است که «انتقال قدرت»^۱ از سوی بازیگر برتر به بازیگر در حال صعود به سهولت قابل قبول و پذیرش نیست. (Lemke, 1996: 204-10)

با وجود تغییرات مداوم در توزیع ارزش‌ها و توانمندی‌ها ملاحظه می‌شود که چرا بازیگران افزایش ظرفیت‌ها را مطلوب می‌یابند. جایگاه پی‌آمدهای تقویت‌کننده امنیت در ابعاد متفاوت آن را به صحنه می‌آورد. امنیت جدا از اینکه ماهیت همکاری محور و یا رقابتی محور را داشته باشد بدون استثناء الزام کلیدی برای تمامی بازیگران می‌باشد. بازیگر چه سیاست‌های ثبات‌گرا را پیشه کند و چه خط‌مشی‌های ثبات‌زدا را سرمشق خود قرار دهد تماماً در چارچوب حیات دادن به امنیت مورد نظر گام برمی‌دارد. نیروهای مادی و معنایی به این جهت به توجه می‌آیند که امنیت را به عنوان برجسته‌ترین کالا امکان تحقق می‌دهند. تفاوتی ندارد که خصلت ظرفیت‌های یک بازیگر «خوش‌خیم»^۲ است (Mastanduno, 1997: 44-98) یا اینکه از دید دیگر بازیگران تهدیدکننده ترسیم شود، این ظرفیت‌ها هستند که جایگاه یک بازیگر را تعیین می‌کنند. میزان ضربه‌پذیری بازیگر کاملاً در گرو جایگاه اوست. اینکه قدرت مانور بازیگر در چه حد و حدودی است رابطه مستقیم با جایگاه او دارد.

اغماض در خصوص نادیده‌انگاری هنجارها و اصول حاکم بر روابط بازیگران و اجماع نظر در رابطه با ضرورت محدودیت ایجاد کردن برای تعامل بازیگر در صحنه جهانی بازتاب مستقیم جایگاه باید در نظر گرفته شود. پس به راحتی می‌توان قبول کرد و بیان داشت که «آنچه سیاست است و تحت این عنوان مطرح می‌شود» (Booth, 1996: 111) بستگی کامل به مفهوم و واقعیت جایگاه بازیگر دارد. جایگاه یک پی‌آمد و یک تولید باید در نظر گرفته شود که برخاسته از کیفیت و تعدد ظرفیت‌های در اختیار بازیگر است. جایگاه دارای ماهیت حاصل جمع جبری صفر نیست. به عبارت دیگر هر زمان که جایگاه یک بازیگر ارتقاء یابد به معنای کاهش جایگاه دیگر بازیگران نمی‌باشد. چرا که جایگاه بازیگران برآمده از مؤلفه‌های داخلی و معادلات بین‌المللی است.

جایگاه بازیگر در صحنه جهانی به ضرورت بازتاب کیفیت حیات داخلی و

1. Power Transition
2. Benign

برآمده از توانایی‌های او در رابطه و در مقام مقایسه با دیگر بازیگران می‌باشد. بنیان‌های داخلی بلوک‌های اصلی هویت بازیگر را به وجود می‌آورند. هویت دارای ویژگی غیرثابت است چرا که هویت هر بازیگر در فرایند ارتباط با دیگر بازیگران متحول می‌شود. هویت هر بازیگر در رابطه با روابط با دیگر بازیگران قوام می‌یابد و تداوم می‌یابد. ویژگی‌های ارزشی، اصول نظم‌دهنده تعاملات اجتماعی، سطح توسعه اقتصادی، ماهیت ساختار سیاسی، نوع سیستم تصمیم‌گیری و دیگر مقوله‌ها هستند که نقش تعیین‌کننده در حیات دادن به کیفیت حیات داخلی دارند. مؤلفه‌های داخلی بدین سبب نقش تعیین‌کننده در قوام دادن به جایگاه بازیگر ایفا می‌کنند. از این رو است که برای امنیت یک بُعد داخلی هم تصویر می‌گردد. کسوت داخلی است که هویت را سامان می‌دهد و آن را به صحنه می‌آورد. به همین روی است که مفهوم از «هویت امنیتی»^۱ به کار گرفته می‌شود. (Wohlforth, 1999: 31).

اینکه بازیگران چه انجام می‌دهند و اینکه آنان چگونه با یکدیگر بده و بستان انجام می‌دهند و اینکه بازیگران در چارچوب چه معیارهایی اختلافات را مدیریت می‌کنند و یا فیصله می‌دهند وابستگی مستقیم با نظم حاکم دارد. همانطور که توضیح داده شد جایگاه نقش قاطع در امکان‌دهی دستیابی به اهداف بازی می‌کند. پس آن شکل از روابط بین‌الملل برای هر بازیگر مطلوب خواهد بود که برجسته‌ترین و رفیع‌ترین جایگاه را حیات دهد.

به همین سبب واضح است که شکلی از روابط بین‌الملل ترسیم می‌شود که فرصت و امکان جایگاه بالا را به وجود می‌آورد. بازیگران به تمامی ابزارها و ظرفیت‌های در اختیار متوسل می‌شوند تا جایگاه خود را متمایز سازند. به همین روی است که در زمره قدرت‌های بزرگ قرار گرفتن در صورتی که امکان آن فراهم باشد یک الزام می‌شود. اقدامات بازیگران در صحنه جهانی غالباً در این راستا انجام می‌شود که چارچوبی باشد برای آنکه آنان خود را برجسته سازند. پس وقتی هندوستان در سال ۱۹۹۸ اقدام به انجام آزمایش هسته‌ای کرد در واقع درصدد این بود که «اعلام کند که جایگاه‌اش در سیستم بین‌الملل دیگر قابل پذیرش و قبول نیست و ضرورت است که این جایگاه از طریق همراهی با هندوستان تعدیل شود.» (Nayar and Paul, 2003: 231). اگر از نظر بازیگر، روابط بین‌الملل در شکل مطلوب، آن است که رفیع‌ترین جایگاه را در اختیار قرار دهد. به همین ترتیب هم

1. Security identity

روابط بین الملل مطلوب از نظر بازیگر آن است که نظم مبتنی بر ارزش های مورد نظر او را مشروعیت ببخشد. رفتارها در چارچوب نظم مستقر مشروعیت کسب می کنند. هویت ها در بطن نظم مستقر فرصت تداوم و یا تهدید موجودیتی را تجربه می کنند. هر نوع نظامی ارزش های خاص خود را برجسته می کند و پذیرش آنها را به وسیله بازیگران پاداش می دهد و هرگونه چالش ارزش های مطلوب نظر نظم را تنبیه می کند. هر نظامی اهداف و شیوه های خاصی را مطلوب قلمداد می کند. هر نظامی مبانی هویتی و ارزشی مختص به خود را دارد و نوع خاصی از رفتارها را تشویق می کند. به همین روی پرواضح است که علل و اثرات در رابطه با ماهیت نظم مستقر متفاوت جلوه کنند. هدف غایی نظم مستقر این است که فزون ترین ثبات را که خواست مطرح ترین بازیگر است به وجود آورد. اگر هم ضرورت برای خدشه دار ساختن ثبات مشروعیت یابد آن هم به این خاطر است که بازیگر مسلط در بطن نظم آن را در چارچوب ترجیحات خود یافته است. با توجه به این نکته است که هر نظامی قاعدتاً در راستای نیازهای خود می باید که جنگ در هر سه شکل آن را یا جلوگیری کند و یا اینکه آنها را مدیریت نماید. «جنگ بین دولت ها، درون دولت ها و بین دولت ها و بازیگران نظامی غیر دولتی» سه نوع غالب جنگ ها هستند (Hirst, 2002: 341).

چارچوب متناسب حیات بخش نظم

به دنبال شکل گیری روابط بین الملل در شکل مدرن آن، با دو شکل متفاوت از نظم بین الملل مواجه شده ایم. در طی این دوران نظم از دو جنس متفاوت را شاهد بوده ایم. هر چند که تقسیم بندی کاملاً متمایز شاید سخت باشد اما می توان از دو نظم متمایز صحبت کرد. هر نظامی ارزش های خاص خود یا پیش فرض های مختص به خود و دلایل متفاوت برای پاسخ دادن به علل جنگ و صلح را به صحنه آورده است. در بطن هر نوع نظم اولویت برای شکل دادن به امنیت به شکل خاصی از نیروها اعطا می شود. ظرفیت های نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک اولویت متفاوت را در چارچوب نظم های مختلف به دست می آورند. با توجه به اینکه هنوز در قلمرو سیستم بین الملل بازیگران به تعامل می پردازند و جامعه بین الملل در گستره جهانی هنوز شکل نگرفته است، تمایز بین سیستم بین الملل و جامعه بین الملل را باید توجه کرد. (Buzan, 1993: 327).

در چارچوب دو نحله فکری هابزی و کانتی می توان چهار نوع شیوه حیات دادن

به نظم را در صحنه سیستم بین‌الملل تشخیص داد. نظم مبتنی بر هژمونی، امنیت را مطلق فرض می‌کند و خواهان انباشت حداکثر ظرفیت‌ها برای کسب بالاترین میزان امنیت است. نظم مبتنی بر هژمونی سخت حاصل می‌شود و اگر هم تحقق یابد مدت زمان دوام و بقای آن محققاً کوتاه خواهد بود. در عصر مدرن دوران پس از فروپاشی شوروی را باید نزدیک‌ترین به نظم مبتنی بر هژمونی یافت. (Brooks and Wohlforth, 2008).

نوع دیگر نظم را باید نظم مبتنی بر توازن قوا یافت. این شیوه برقراری نظم در مقطع وسیع‌تری از تاریخ روابط بین‌الملل حاکمیت داشته است. اینکه چرا توازن می‌شود محققاً اتفاق نظر در بین نظریه‌پردازان وجود دارد اما اینکه توازن اتوماتیک است و یا در چارچوب عزم بازیگران شکل می‌گیرد اجماع نظر وجود ندارد. توازن قوا به ضرورت اینکه خطر موجودیتی را شکل نمی‌دهد برای بازیگران در مقام مقایسه با هژمونی که یک بازیگر را در جایگاه به شدت تهدیدکننده‌ای قرار می‌دهد قابل قبول‌تر است (Layne, 1993: 6-7).

نظم مبتنی بر کنسرت قدرت‌های بزرگ که دربرگیرنده ائتلاف قدرت‌های مطرح است دوران اوج خود را در قرن نوزدهم اروپا تجربه کرد. برای حیات دادن به چنین شیوه‌ای از نظم نیاز مبرم به این درک است که هزینه‌های ایجاد نظم فزاینده است و گریزی جز ائتلاف وجود ندارد (Rosecrance, 2001). در شرایطی که یکی از بازیگران مطرح شیوه‌های انقلابی را اختیار کند ضرورت فراوانی برای دیگر بازیگران مطرح شکل می‌گیرد که برای بقای خود و حفظ جایگاه در سیستم به متصل کردن نیروها بپردازند و شکل جمعی مدیریت جهان را دنبال کنند.

شیوه دیگر برقراری نظم توجه را معطوف به سیستم نهادها می‌سازد. بر اساس منطق حاکم بر این نوع نظم نهادهای بین‌المللی از این خاصیت برخوردار هستند که «آرام‌کننده»^۱ شرایط و روابط بین بازیگران باشند (Ikenberry, 2001).

لیبرال‌ها تأکید فزاینده‌ای بر این دو شکل حیات دادن نظم دارند در حالی که واقع‌گرایان نگاه را متوجه دو شیوه اولی می‌سازند. هر یک از این شیوه‌ها متناسب با ارزش‌ها و خواست‌های بعضی از بازیگران است. پس اینکه به کدامین شیوه تحقق نظم دنبال شود، بستگی مستقیم به الزامات امنیتی بازیگران دارد.

اینکه روابط بین‌الملل مطلوب چه است، نیازمند این است که بازیگر مشخص کند

1. Mitigate

که چه شیوه برقراری نظم را مطابق نیازهای دوگانه امنیتی خود یعنی امنیت فیزیکی و امنیت هویتی می‌یابد. بازیگر باید توجه کند که چه نوع نظمی کمترین هزینه را برای تحقق هدف‌های امنیتی بوجود می‌آورند. نظمی باید پذیرفته شود که قدرت مانور فزاینده را برای بازیگر بوجود می‌آورد. در رابطه با این دو مؤلفه است که روابط بین‌الملل مطلوب شکل می‌گیرد. بازیگری که دنبال روابط بین‌الملل مطلوب است می‌بایستی توجه کند که جایگاه رفیع و نظم مبتنی بر ارزش‌ها را برای خود بیابد. برای بازیگر، روابط بین‌الملل مطلوب از یک سو متجلی‌کننده ارزش‌هایش به عنوان معیار مشروعیت‌بخش به رفتارها و افکار در سطح سیستم است و از سوی دیگر جایگاه متناسب با توانمندی‌ها و ظرفیت‌های مادی و معنایی را برایش رقم می‌زند. روابط بین‌الملل مطلوب در خلاء حیات نمی‌یابند بلکه بازتاب مستقیم ارزش‌ها و جایگاه مورد نظر هستند. هر بازیگری با توجه به منظومه ارزشی و با در نظر گرفتن توانمندی‌ها است که به تعریف روابط بین‌الملل مطلوب اقدام می‌کند. در صورتی که این دو کیفیت مورد توجه قرار گیرد امکان تحقق روابط بین‌الملل مطلوب است. اگر تنها با توجه به ارزش‌ها تلاش شود که روابط بین‌الملل مورد توجه حیات یابد محققاً پی‌آمدی جز شکست حاصل نخواهد شد. تک‌بعدی بودن حرکت به سوی روابط بین‌الملل مطلوب به جهت اینکه خصلتی هنجاری می‌یابد راه به جایی نمی‌برد. اما اگر تلاش برای شکل دادن به روابط بین‌الملل مطلوب متناسب با ارزش‌ها و توانمندی‌ها و به عبارت دیگر ظرفیت‌های مادی و معنایی باشد تحقق خواست امکان‌پذیر می‌شود و ماهیت فلسفی نمی‌یابد.

نتیجه‌گیری

اصل ثابت در روابط بین‌الملل در طول تاریخ همانا تلاش بازیگران خواه مطرح و خواه غیرمطرح برای کسب امنیت بوده است. بازیگران امنیت را در هر دو بُعد آن طلب کرده و ارزش نهاده‌اند. امنیت فیزیکی و امنیت هویتی ابعاد عینی و ذهنی کوشش بازیگران را تشکیل داده‌اند. برای تحقق هر یک از جنبه‌های امنیت منابع و شیوه‌های متفاوت به کار گرفته می‌شوند. امنیت فیزیکی به ضرورت ماهیت تأکید فراینده بر توانمندی‌های نظامی و سخت‌افزاری دارد. در حالی که امنیت هویتی متکی به روابط بین بازیگری است. این دو نوع در رابطه تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و یکی بدون دیگری محققاً پاسخگوی نیازهای بازیگران نمی‌باشد. اینکه اولویت با کدامین است محققاً با توجه شرایط و الزامات محیطی و زمانی تعیین می‌شود. اما این که روابط بین‌الملل مطلوب با توجه به ضرورت‌های امنیتی چه می‌باشد بستگی به عنصر جایگاه و نظم دارد. آن شکل از روابط بین‌الملل باید به وسیله یک بازیگر دنبال شود که رفیع‌ترین جایگاه و از سویی دیگر نظم مبتنی بر ارزش‌های او را و یا ارزش‌های غیرمتعارض را دربرگیرد. هر چه جایگاه برتر باشد و هر چه ارزش‌های نظم حاکم نزدیک‌تر به مبانی معانی بازیگر باشد فرصت مناسب‌تر و امکان شدیدتر برای دستیابی به هر دو نوع امنیت یعنی امنیت فیزیکی و امنیت هویتی وجود خواهد داشت. در بطن نظم ارزشی متجانس با باورها و در چارچوب جایگاه متناسب با توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها است که روابط بین‌الملل مطلوب پا به عرصه می‌گذارد. اگر روابط بین‌الملل طلب شده تحقق یابد محققاً حقیرترین هزینه‌ها برای دستیابی به دو جنبه امنیت ضرورت می‌یابد.

فهرست منابع

- Ajami, F. 1993. **"The Summoning"**. Foreign Affairs, Vol. 72, No. 4.
- Booth, K. 1991. **"Security and Emancipation"**. Review of international studies, vol. 17, No. 4.
- Booth, K. 1996. **"Security and Self: Reflections of a fallen Realist"**, in k. Rcause and M. Williams, eds. Critical Security Studies: Concepts and Cases. London: UCL Press.
- Brooks, Stephen G. and William C. Wohlforth. 2008. **World of Balanced International Relations and the challenge of American Primacy**. Princeton: Princeton university press.
- Buzan, B. 1991. **People, States and Fear. An Agenda For. International Security Studies in the Post Cold War Era**. London: Harvester Wheat-sheaf.
- Buzan, Barry. 1993. **"From International System to International Society: Structural Realism and Regime Theory Meet the English School,"** International Organization, vol. 47, No. 3.
- Emerson M.S. Niou, Peter C , Ordeshook and Gregory F. Rose. 1989. **The Balance of Power: Stability in International System**. New York: Cambridge University Press.
- Davis, Jane M. 1996. **Security Issues in the Post – Cold War World**. BrookField, U.S.A: Edward Elgar.
- Hassner, P. 1993. **"An Overview of the Problem in War and Peace: European Conflict Prevention"** Chaillot Papers, No. 11, October.
- Hay, Colin. 2002. **Political Analysis: A Critical Introduction**. New York: Palgrave.
- Hettne, Bjorn, 2010. **"Development and Security: Origins and Future"**, Journal of Security Dialogue, vol. 41, No. 1.
- Hirst, Paul Q. 2002. **"Another Century of Conflict? War and the International System in 21st Century"**, International Relations, vol. 16.
- Huntington, S. 1993. **"The Clash of Civilizations"** Foreign Affairs, Vol 73/ NO 3.
- Huntington, Samuel P. 1993. **"Why International Primacy Matters"** International Security, vol. 17, No. 4.

- Ikenberry, G. John. 2001. **After Victory, Institution, Strategic Restraint and the Building of Order After Major Wars**. Princeton: Princeton University Press.
- Layne, Christopher. 1993. "The unipolar Illusion: Why New Great Powers Will Arise." *International Security*, vol. 17, No. 4.
- Lemke, Douglas, 1996. "Continuity of History: Power Transition Theory and the End of the Cold War", *Journal of Peace Research*, vol. 34, No. 1.
- Legro, Jeffrey and Andrew Moravcsik: 1999. "Is Anybody still a Realist", *International Security*, vol. 24, No. 2.
- Mastanduno, Michael, 1996. "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S Grand Strategy after the Cold War" *International Security*, vol. 21. No. 4.
- MCDonald, Matt. 2008. "Securitization and Construction of Security", *European Journal of International Relations*, vol. 14.
- Mitzen, Jennifer, 2006. "Ontological Security in World Politics: Identity and the Security Dilemma", *European Journal of International Relations*, vol. 12, No.3.
- Nayar, Baldev Raj and T. V. Paul. 2003. **India and the World Order for a Major Power Status**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Newman, Edward, 2001. "Human Security and Constructivism", *International Studies Perspectives*, vol. 2.
- Oneal, John R. and Bruce M. Russett, 1996. "The Classical Liberals were Right: Democracy, Interdependence, and Conflict, 1950-1985," *International Studies Quarterly*, Vol. 41, No. 2.
- Reus – Smith, C. 1992, "Realist and Resistance Utopias: Community, Security and Political Action in the New Europe", *Millennium: Journal of International Studies*, vol. 21, No. 1.
- Rosecrance, Richard, ed. 2001. **The New Great Power Coalition Toward World Concert of Nations**. Lanham, Md: Rowman and Littlefield.
- Ruggie, J. G. 1998. "What Makes the World Hang Together? Neo Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge", *International Organization*, vol. 52, No. 4.

- Stritzel, Holgero, 2007. "Towards a Theory of Securitization: Copenhagen and Beyond", European Journal of International Relations, vol. 13, No. 3.
- Thomas, C. 1989. "Introduction" in C. Thomas and P. Saravanamuttu, eds, Conflict and Consensus in south / North Security. Cambridge: Cambridge University Press.
- Waever, O. 1995. "Securitization and Desecuritization", in R.D. Lipschutz, ed. On Security. New York: Columbia University Press.
- Waltz, Kenneth N. 1988. "The Origins of War in Neorealist Theory". Journal of Interdisciplinary History, vol. 18, No. 4.
- Waltz, Kenneth N. 2000. "Structural Realism After the Cold War," International Security, vol. 25, No. 1.
- Weldes, j. et al. 1999. **Cultures of Insecurity: States, Communities, and the Production of Danger**. Minnea Pulis, MN: University of Minnesota Press.
- Wohlforth, William C. 1999. "The Stability of a Unipolar World", International Security, vol. 24, No. 1.

